

نشست از سینه بیلتن
 بگردار سیری که بر کور سر
 یکی خجرا کون بر کشید
 نکه کرد رستم باواز گشت
 باواز گفنا ای بلشتر کید
 دگر کونه ترا شد این ما
 کسی کو کشتی برد آورد
 محسنت که سلسل همد بر
 اگر یاری یکیش ز بر آورد
 زو ااشد از سینه زو خا



بر ارفا کمال و در وود
 رند خاک کو اندر از لب
 همی خواست از سر شیر این
 که از زاناید اساز در هفت
 کسند افکر و ارد و مشه لیر
 بزدن با شد از افسردین ما
 سر هندی ز نو کرد آورد
 بزدن سر چه باشد کین
 با کلدن فر نام شهر آورد
 نماز و زوار سحر دلسر

روز نماز بود سه هاند ما
 در خرم از خا از دها
 در خا از کلا از دها
 دل و حوا از نه هفنا بر